

رادیو

توسعه و تحولات سیاسی - اجتماعی



رضا مختاری اصفهانی



انتشارات لوح فکر

به نام خداوند بخشنده مهربان



انتشارات لوح فکر

فهرست نویسی پیش از انتشار

سرشناسه: مختاری اصفهانی، رضا، ۱۳۵۳ I عنوان و نام پدیدآور: رادیو (تاریخ سیاسی و اجتماعی) / رضا مختاری اصفهانی. I مشخصات نشر: تهران: لوح فکر، ۱۴۰۱. I مشخصات ظاهری: ۳۸۰ ص؛ ۲۱/۵ × ۱۴/۵ س.م. I شابک: ۴-۴-۹۴۸۱۸-۶۲۲-۹۷۸ I وضعیت فهرست نویسی: فیبا I یادداشت: کتابنامه: ص. ۳۷۳-۳۸۰. I موضوع: رادیو -- ایران -- تاریخ Radio -- Iran -- History -- ۱۹۳۱ - ۱۹۷۸ I اسناد و مدارک -- تاریخ -- ۱۳۵۷ -- Radio -- Iran -- History -- 1931 - 1978 I بخش -- جنبه های اجتماعی Radio broadcasting -- Social aspects -- Iran Sources رادیو -- ایران -- رده بندی دیویی: ۳۰۲/۲۳۴۴۰۹۵۵ I شماره کتابشناسی ملی: ۸۴۰۴۴۳۸۱ I رده بندی کنگره: ۱۹۹۱/۳ PN I رده بندی دیویی: ۳۰۲/۲۳۴۴۰۹۵۵ I شماره کتابشناسی ملی: ۸۴۰۴۴۳۸۱

رادیو

توسعه و تحولات سیاسی و اجتماعی

رضا مختاری اصفهانی



انتشارات لوح فکر
تهران ۱۴۰۲



رادیو

توسعه و تحولات سیاسی و اجتماعی

نویسنده: رضا مختاری اصفهانی

طراح جلد: پاشا دارابی

صفحه‌آرایی: سراجی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: آرمانسا

چاپ اول: بهار ۱۴۰۲

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۴۸۱۸-۴-۴

«تمامی حقوق برای ناشر محفوظ است»

تلفن: ۶۶۴۹۳۲۷۸ (۰۲۱)، ۰۹۱۲۲۱۶۱۰۴۷ ایمیل: info@lfp.ir

نشانی: خیابان انقلاب، روبروی در اصلی دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده، طبقه اول، واحد ۴۰۹



WWW.LOHEFEKR.COM

تقدیم به سمیہ به پاس زحماتش

فهرست

۱۱	 مقدمه
۱۵	 فصل اول: رادیو و سیاست
۱۵	 ایدئولوژی و فرهنگ
۲۴	 رادیو و آموزش مدرنیسم
۳۳	 از کنترل گیرنده رادیو تا سانسور برنامه
۴۰	 رادیو؛ چالشی میان دولت و مجلس
۴۸	 سیاست تبلیغی دولت
۶۱	 فصل دوم: رادیو در سه جنگ
۶۱	 جنگ جهانی دوم و اشغال ایران
۷۴	 رادیو در دوران اشغال
۸۷	 سرود ای ایران؛ پاسخی به اشغال
۹۰	 جنگ اعراب و اسرائیل (۱۳۴۶)
۹۲	 ایران و فلسطین
۹۵	 جنگ رادیویی با عراق
۱۰۶	 جنگ ایران و عراق (۱۳۵۹)
۱۱۰	 رادیو جبهه

فصل سوم: رادیو در سه جنبش	۱۱۵
تحول ناسیونالیسم ایرانی در رادیو	۱۱۵
جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران	۱۱۷
از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲	۱۲۵
پس از کودتا	۱۵۲
جنبش ضدبهایبی	۱۵۶
آغاز جدایی	۱۶۷
جنبش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲	۱۷۱
 فصل چهارم: فرهنگ و آموزش در رادیو	۱۹۱
فرهنگ سازی رادیو	۱۹۱
زبان فارسی و هویت فرهنگی	۱۹۶
رادیو تبریز در مسیر همگرایی ملی	۲۰۳
رادیو و آموزش	۲۰۹
مذهبیون در رادیو	۲۱۶
چالش مذهبیون و رادیو	۲۲۱
برنامه فرهنگ مردم	۲۲۷
 فصل پنجم	۲۳۷
شعر و موسیقی در رادیو	۲۳۷
پیشینه تاریخی	۲۳۷
موسیقی در مسیر تحول	۲۴۱
تحول در شعر فارسی	۲۴۳
شعر و موسیقی در رادیوی رضاشاهی	۲۴۵

۲۵۰	شعر و موسیقی رادیو پس از شهریور ۱۳۲۰
۲۵۷	گل‌های جاویدان پیرنیا
۲۶۳	اسناد
۳۵۵	ضمیمه
۳۵۵	سخنگویان مذهبی رادیو
۳۵۹	کتابشناسی
۳۶۹	نمایه

مقدمه

ارتباطات از ملزومات زندگی انسانی است. بشر از همان روزگار نخستین در پی ارتباط و انتقال پیام خود بود و هرچه از بدویت فاصله گرفت، این ارتباط و پیام‌رسانی وجهی پیچیده‌تر یافت. در عصر کتابت اگرچه همچنان روایات شفاهی بر مدار اعتبار بودند، اما این کتاب بود که اعتماد و اعتقاد را جلب می‌کرد. دیگر انتقال پیام منحصر در ارتباطات انسانی نبود، بلکه حکومت‌ها برای انتقال پیام و تحکیم اقتدارشان از رسانه‌های زمانه خودشان بهره‌می‌بردند. بخشی از این وظایف برعهده شاعران و نویسندگان درباری و حکومتی بود. آنان به تثبیت فرهنگ و مذهب رسمی مدد می‌رساندند. همچنان‌که همسلکان آنان که با حکومت و فرهنگ رسمی زاویه داشتند، در انتقال پیام خودشان می‌کوشیدند. براین مبنا، شاعری چون ناصر خسرو قبادیانی خود را حامل فرهنگ غیررسمی در مقابل شاعری درباری چون عنصری می‌دید. هرچند حاملان فرهنگ غیررسمی با خطر حبس و تبعید مواجه بودند، اما به طرق مختلف می‌توانستند آثار و افکارشان را نشر دهند. چنانچه ناصر خسرو امروزه از مشهوریتی بیش از عنصری برخوردار است. هرچه حکومت‌ها و زندگی انسانی شکلی پیچیده یافتند، این پیام‌رسانی نیز پیچیده‌تر شد. روزنامه به عنوان رسانه‌ای مدرن وقتی به ایران راه یافت، سلطه حکومت را بالای سر داشت. این رسانه تا دوره مشروطه در اختیار سلطنت قاجاری بود؛ از همین روروزنامه دولتی بلندگوی سلطنت بود و از اخباری می‌گفت

که قدرت و سطوت آن را القا می‌کرد. بی‌جهت نبود که مخالفان سلطنت نام شبنامه بر صفحات کاغذی که اخبار ضدحکومتی را نشر می‌دادند، نهاده بودند. شبنامه‌ها که از تیغ سانسور در امان بودند، تأثیرگذاری بیشتری در اجتماع داشتند. پس از مشروطه روزنامه‌ها از سلطه حکومت خارج شدند، اگرچه در دوره‌هایی با خطر توقیف مواجه بودند.

اختراع تلگراف و تلفن در قرن نوزدهم هم جهشی دیگر در ارتباطات انسانی بود. تلگراف در سال ۱۸۶۲ میلادی به ایران راه یافت. این وسیله ارتباطی در زندگی ایرانیان نقش مهمی ایفا کرد؛ نقشی که نام آن را در تاریخ سیاسی ایران ماندگار ساخت. مخبره تلگراف فقیهان نجف و بلاد به‌طور توأمان به دربار ناصری و مردم، در جنبش تحریم تنباکو، به اعتراضات مردمی شکلی جدید بخشید. این ارتباط تلگرافی علاوه بر سرعت انتقال پیام و اعتراض فقیهان به مردم و همسلکانشان، موجب عمومی‌شدن اعتراضات آنان و افشای روابط فقیهان و نهاد سلطنت شد. در انقلاب مشروطه نیز تلگراف وسیله ارتباطی گروه‌ها، محافل و طبقات گوناگون بود. جزاین، تجمع و تحصن موافقان و مخالفان مشروطه در تلگرافخانه صورت می‌گرفت. تلگراف در انقلاب مشروطه همان نقشی را ایفا کرد که بعدها تلفن، رادیو و ضبط صوت در انقلاب ۵۷ داشتند.

رسانه مدرن دیگری که جهان انسانی را تغییر داد، رادیو است. با کشف امواج الکترومغناطیسی توسط هنریچ هرتز مقدمات اختراع رادیو فراهم شد. رادیو با استفاده از امواج الکترومغناطیسی به ارسال و دریافت پیام می‌پرداخت. نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم عرصه تلاش دانشمندانی با ملیت‌های مختلف برای انتقال پیام به فواصل دور بود. گولی یلمو مارکونی ایتالیایی سرآمد این دانشمندان است. اختراع رادیو ابتدا برای ارتباط در حد مکالمه از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر بود، اما اختراع مارکونی قابلیت پخش نیز داشت. از همین رو برخی از سیاستگذاران و نیروهای نظامی نگران شنیدن پیام‌های محرمانه‌شان در صورت پخش برنامه‌های رادیویی بودند. براساس همین نگرانی، شانزده سال طول کشید تا دولت بریتانیا در فوریه ۱۹۲۰ به کمپانی مارکونی اجازه پخش رادیویی در چلمس فورد داد. دو سال بعد این کمپانی اجازه پخش برنامه‌های منظم از ایستگاه ریتل را به دست آورد. اندک زمانی بعد هم ایستگاه پخش رادیویی لندن به نام «لندن ۲» افتتاح شد. با این همه، اداره کل پستخانه ملی بریتانیا به عنوان متولی این کار نگران آشفته‌گی و هرج و مرج در طول امواج بود.

از همین رو در دادن امتیاز جدید به سازندگان و تولیدکنندگان رادیو امساک می‌کرد. این اقدام موجب انحصار دستگاه‌های گیرنده رادیو برای شرکت مارکونی شده بود؛ انحصاری که مورد رضایت اداره پست هم نبود. برای جلوگیری از این انحصار، قرار شد اتحادیه‌ای از تولیدکنندگان عمده رادیو ایجاد شود؛ کاری که به صدور امتیاز غیررسمی سازمان پست به بنگاه سخن‌پراکنی بریتانیا (بی‌بی‌سی) در سال ۱۹۲۲ منجر شد؛ بدین ترتیب با سابقه‌ترین ایستگاه رادیویی جهان، فعالیت خود را آغاز کرد.

ورود رادیو به ایران مانند دیگر وسایل ارتباطی جدید مدت مدیدی طول کشید. نخستین ایستگاه فرستنده در ششم اردیبهشت ۱۳۰۵، دوازده روز پس از تاجگذاری رضاشاه، تأسیس شد. این ایستگاه در حضور شاه افتتاح و «بی‌سیم پهلوی» نام گرفت. نخستین فرستنده تهران بیست کیلووات قدرت داشت و طول دکل آن ۱۲۰ متر بود. تأسیس بی‌سیم پهلوی گام مهمی در تأسیس رادیو بود. به طوری که با توسعه فعالیت‌های آن، گروهی از کارکنان بی‌سیم برای آموزش به فرانسه اعزام شدند. اما تأسیس رادیو با هدف پخش برنامه زمان زیادی برد. فکر تأسیس رادیو که از سال ۱۳۱۶ به وجود آمد، تا اردیبهشت ۱۳۱۹ طول کشید. رادیو از پیش از تولدش در ایران مآجرها داشت. سلطنت پهلوی از این رسانه برای عمومی کردن ایدئولوژی خود و ایجاد هویت جدید برای ایرانیان انتظار داشت؛ انتظاری که از همان ابتدا با بحران‌های گوناگون مانند جنگ جهانی دوم و اشغال ایران با چالش مواجه شد. رادیو تهران (و بعدها رادیو ایران) در عمر خود با وقایع مهمی در تاریخ معاصر پیوند خورد. این رسانه در نظر سلطنت پهلوی و دولت‌ها قدرت نرم بود؛ قدرتی که ابزار اقتدار و سرکوب شمرده می‌شد. از همین رو در بعضی از وقایع در مقابل افکار عمومی قرار می‌گرفت که رهبرانش با وجود فقدان رسانه رادیو موفق‌تر عمل می‌کردند. رادیو اما در حوزه فرهنگ و تغییر ذهنیت ایرانیان در موضوعاتی چون موسیقی رسانه‌ای موفق بود؛ رسانه‌ای که در نظر بنیانگذارانش، آموزگاری نیکو بود. بسیاری از فرهیختگان و هنرمندان ایرانی از طریق رادیو به جامعه ایران شناسانده شدند. موسیقی از خلوت خانه به ساحت عمومی آمد. بدین ترتیب رادیو حیات اجتماعی جدیدی برای ایرانیان ایجاد کرد. بخش مهمی از سیاستگذاری‌های فرهنگی از طریق رادیو پی گرفته می‌شد. در آن سوی مآجر، نسلی از ایرانیان با رادیو بزرگ شدند. این رسانه جدید برای بسیاری از آنان خاطره ساخت. برنامه‌هایی چون قصه کودکان، داستان

شب، گل‌ها، سخنرانی‌های مذهبی راشد و... خاطراتی جاودانه برای چند نسل شدند؛ همچنین برگ‌هایی نوشتاری و صوتی بر تاریخ و فرهنگ ایران افزودند. رادیو از ابتدای تأسیس در ایران تأثیر گذاشت و تأثیرپذیرفت. از این‌رو سرگذشت رادیو در جامعه‌ای که فرازونشیب‌های سیاسی و اجتماعی فراوانی دارد، پرحادثه بود. تاریخ رادیو در ایران تنها روایت تحولات این رسانه نیست، بلکه روایت تحولاتی است که رادیو نیز در بطن آن قرار داشت. کتاب حاضر با چنین نگاهی فراهم آمده است. در این روایت سعی شده تا حوادث مهم سیاسی و اجتماعی تأثیرگذار بر رادیو یا حوادثی که رادیو در آن‌ها نقش داشته، مغفول نمانند. بر این اساس، این روایت تنها روایتی از تاریخ رادیو نیست، بلکه روایتی از حوادث مرتبط نیز هست. امید است که در ارائه تصویری روشن از این رسانه موفق شده باشم. همچنین در بخش دوم با آوردن اسنادی گزیده درباره رادیو، سعی شد فهم و تصویری دقیق‌تر از تاریخ رادیو شکل بگیرد؛ تصویر و فهمی که درباره رسانه‌های نوظهور مانند تلگرام، توئیتر، فیسبوک و... نیز می‌تواند به روایت «تاریخ اکنون» انجامیده و در بررسی چگونگی تأثیر این رسانه‌ها در حوادث گوناگون و تأثیرپذیری‌شان مدد رساند.

در پایان بر خود فرض می‌دانم از همراهی علیرضا خدادوست، مدیر انتشارات لوح فکر برای انتشار این کتاب تشکر کنم. از همراهی و همفکری دوستانم، محمدرضا جوادی یگانه، ابراهیم عباسی، محمد صبوری و ایرج محمدی، برای بهتر شدن کار نیز سپاس بسیار دارم. همچنین باید از شکیبایی همسر، سمیه افشاریان مقدم، و دخترم، ترنم، یاد کنم که همواره در مسیر پژوهش‌هایم همدل و همراه بوده‌اند. امید که حاصل این همدلی‌ها، همراهی‌ها و همفکری‌ها کاری درخور شده باشد.

رضا مختاری اصفهانی

زمستان ۱۳۹۹

فصل اول

رادیو و سیاست

ایدئولوژی و فرهنگ

ایدئولوژی و قدرت همزاد یکدیگرند. ایدئولوژی عمل سیاسی را شکل می‌دهد. قدرت سیاسی نیز برای راهبری توده‌ها به ایدئولوژی نیاز دارد. ایدئولوژی باید به نیازهای یک جامعه پاسخ گوید و توده‌ها را با قدرت سیاسی همراه سازد. براین اساس است که ایدئولوژی کارکردی فراگیر داشته و تمام امور اجتماع را در برمی‌گیرد. بی‌جهت نیست که ایدئولوژی را دین دنیای جدید می‌خوانند. گروهی که خواهان به‌دست آوردن قدرت سیاسی است، برای پذیرش خود از سوی اکثریت جامعه، لازم است اندیشه سیاسی خود را تبدیل به ایدئولوژی کند تا آنان، ابزاری در اختیار قدرت سیاسی شوند. این اقدام اما خود به ابزاری نیاز دارد تا توده‌های بی‌شکل را در جهت خواسته‌های قدرت سیاسی همراه کند. از جمله این ابزار می‌توان به رسانه‌های گروهی، نهادها و سازمان‌های تبلیغاتی، نهاد آموزش و پرورش و نهادهای دینی و مذهبی اشاره کرد؛ ابزاری که ارزش‌ها و الگوهای رفتاری مورد نظر حکومت را به توده‌ها منتقل می‌کنند. قدرت سیاسی از طریق اعمال این ارزش‌ها روابط خود را با شهروندان تعریف می‌کند و با ایجاد این رابطه به سوی تشکیل یک جامعه سیاسی گام برمی‌دارد. در واقع ارزش‌های مورد حمایت دولت از این ویژگی برخوردارند که به عنوان یک امتیاز در جامعه شناخته می‌شوند و چندان توسط ابزار پیش‌گفته تبلیغ و ترویج می‌شوند که ارزش‌های مقابل یا مخالف آن‌ها به عنوان ناهنجاری شناخته می‌شوند. براین مبنا ارزش‌های مخالف ایدئولوژی حاکم، فرهنگ غیررسمی و پنهان می‌شوند و با خطر مجازات و سرکوب توسط قدرت سیاسی مواجه هستند. در مقابل، فرهنگ رسمی، افراد اجتماع را

به یکدیگر. هرچند به صورت ظاهری. پیوند می‌دهد و به آنان ذهنیت جمعی می‌بخشد؛ ذهنیتی که از آنان «ما» می‌سازد و راه رسیدن به هدف را برایشان تسهیل می‌کند. این ذهنیت که محصول ایدئولوژی است، پدیده‌ای به نام «هویت جمعی» را برای یک ملت می‌سازد. در واقع هویت به مثابه هستی و حیات یک ملت محسوب می‌شود. مگر نه این است که انسان برای هستی خود حاضر به هر کاری است؟! اگر قدرت سیاسی موفق به انجام چنین مهمی شود، می‌تواند افراد ملت را در راه اهداف و مقاصد خود به هرگونه اقدامی مجاب کند. به بیانی دیگر، قدرت با در اختیار داشتن وسایل و ابزار تأثیرگذار بر جامعه معنا می‌یابد.^۱ از همین رو ایدئولوژی در تحولات سیاسی و اجتماعی تأثیر فراوانی دارد و به عبارتی، می‌تواند مسیر جامعه‌ای را تغییر دهد.

هرچند واژه «ایدئولوژی» از ابداعات دوران انقلاب کبیر فرانسه است، اما کاری را که صفویه در گسترش تشیع و بنای حکومتی بر مبنای آن انجام دادند، می‌توان اقدامی ایدئولوژیک تلقی کرد؛ اقدامی که به توده‌های ایرانی برای اولین بار مفهوم ملت داد و نهاد سلطنت را فارغ از نهاد خلافت، مشروعیت دینی بخشید. به نظر می‌رسد اصطلاحات «ملت شیعه» و «پادشاه کشور شیعه» در ادبیات رجال سیاسی و دینی ایران بر این مبنا وجود داشته‌اند.

انقلاب مشروطه تحولی در هویت ملی ایرانیان بود. این انقلاب که تحت تأثیر اندیشه‌های سیاسی غرب بود، به ملت معنایی فراگیرتر داد که پیروان مذهب تشیع بخشی از آن بودند. داشتن حقوق مساوی برای تمامی طبقات و صاحبان مذاهب مختلف هرچند در عمل توفیقی نداشت، اما در گفتمان روشنفکران از جایگاه خاصی برخوردار بود. بر این اساس، ملت ایران جایگزین ملت شیعه شد. انقلاب مشروطه در صدد اصلاح رابطه حکومت و ملت برآمد؛ رابطه‌ای که تمامی طبقات اجتماع را به نارضایتی از وضعیت اجتماعی خود سوق داده و موجب مهاجرت بسیاری از نخبگان کشور به خارج شده بود. از آنجا که استبداد پادشاه موجب چنین رابطه‌ای بود، مشروط‌شدن اختیارات او راه حل آن تشخیص داده شد. در واقع انقلاب مشروطه واکنش ملت ایران در مقابل استبداد سلطنتی بود که

از هم گسیختگی ملی را به وجود آورده بود. این نارضایتی در بین فقیهان، تجار و برخی از رجال دولتی موجب شده بود تا مشروعیت دینی و پایگاه اجتماعی سلطنت قاجار متزلزل شود. حتی زیاده‌خواهی‌های قدرت‌های خارجی از منظر ناکارآمدی سلطنت استبدادی نگریسته می‌شد.

مشروطه‌شدن ایران اما برای ناسیونالیسم ایرانی قرین توفیق نبود. مستظهر بودن محمدعلی شاه ضد مشروطه به روسیه تزاری و اتحاد نامیمون روسیه و بریتانیا در قرارداد ۱۹۰۷ برای تقسیم ایران شکست بزرگی برای ناسیونالیسم ایرانی بود. بعد از خلع محمدعلی شاه آنچه بیشتر در نظر ایرانیان نمود داشت، دخالت‌های بیگانگان در امور داخلی‌شان در غیبت استبداد شاهی بود. از این‌رو استعمارستیزی بر وجه آزادیخواهی و استبدادستیزی ناسیونالیسم ایرانی غالب شد. اولتیماتوم روس‌ها برای اخراج مورگان شوستر، تعطیلی مجلس دوم در سال ۱۹۱۱ میلادی بر اثر فشارهای روسیه و بریتانیا، تجاوزات روس‌ها در شمال ایران و مداخلات بریتانیایی‌ها در جنوب، اشغال تمامی کشور در هنگامه جنگ جهانی اول، قرارداد ۱۹۱۵ میان روسیه و بریتانیا برای الحاق مناطق نفوذ مورد اشاره در قرارداد ۱۹۰۷ و قرارداد ۱۹۱۹، سیاهه‌ای از ضربات سهمگین بیگانگان بر هویت و منافع ملی ایرانیان از مشروطه تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ است.

البته این استعمارستیزی مبتنی بر بی‌توجهی به داخل نبود. نخبگان ایرانی ره‌اشدن از یوغ استعمار را در سایه اصلاح روحیات ایرانی، توسعه فرهنگ و دانش عمومی و در نتیجه، ایستادگی در مقابل قدرت‌های خارجی می‌دیدند. به اعتقاد آنان، با مردمانی بی‌دانش و جامعه‌ای عقب‌افتاده، دستیابی به استقلال ملی ممکن نبود. وحدت ملی مقدمه استقلال ملی است و دستیابی به این دو مستلزم خودآگاهی ملی بود. در واقع این خودآگاهی ملی همان ذهنیت جمعی بود که بایستی هویت ملی ایرانیان می‌شد. آنان بایستی برای رفع عقب‌ماندگی خود به تجدد غربی روی می‌آوردند و برای ایجاد وحدت ملی و امنیت خود از حکومتی مقتدر و متمرکز حمایت می‌کردند. شاید بتوان هفده دستورالعمل سیدحسن تقی‌زاده در نشریه کاهو را مانیفیست نخبگان ایرانی برای نجات ایران از وضع موجود دانست. از نگاه او، این اقدامات برای «خوشبختی دنیوی و نجات ملی» ایرانیان لازم بود:

۱. تعلیم عمومی و خودکشی برای عمومیت آن، ۲. نشر کتب مفیده و ترجمه کتب فرنگی

و منتشر ساختن آن‌ها، ۳. اخذ اصول و آداب و رسوم تمدن اروپایی و قبول آن بلا شرط، ۴. ترویج فوق‌العاده و خیلی زیاد از انواع ورزش‌های بدنی به ترتیب اروپایی، ۵. حفظ وحدت ملی ایران، ۶. حفظ زبان ملی، یعنی فارسی از فساد، ۷. اعلان جنگ بی‌امان برضد تریاک و وافر و الکل، ۸. جنگ برضد تعصبات جاهلانه و مساوات تامه حقوق پیروان مذاهب مختلفه، ۹. محاربه برضد امراض عمومی و خصوصاً مالاریا (نویب)، امراض تناسلی، سل، محرقه و حصبه و امراض اطفال، ۱۰. حفظ استقلال ایران، ۱۱. آبادی مملکت به ترتیب اروپایی و مخصوصاً داخل کردن ماشین، ۱۲. آزادی زن‌ها و تربیت و تعلیم و تحصیل حقوق و اختیارات آنان، ۱۳. جنگ شدید و آتشین برضد دروغ، ۱۴. جد و اهتمام در برانداختن صفت خبیثه اسباب چینی و دیپلماسی که اخیراً بدبختانه در زیر این عنوان در ایران شایع و مرغوب هم شده، ۱۵. برانداختن رسم ننگین عشق غیرطبیعی که از قدیم‌الایام یکی از بدترین رذایل قوم ما بوده و از موانع عمده تمدن است، ۱۶. جنگ برضد شوخی و هزل و مبالغه و یاهو سرابی و پُرگویی و سعی در ایجاد خصلت جدی بودن در میان مردم، ۱۷. احیای سنن و رسوم مستحسنه قدیمه ملی ایران. «تقی‌زاده در این دستورالعمل ناسیونالیسم ایرانی و تجدد غربی را در پیوند با یکدیگر می‌دید. البته در اواخر عمر در بعضی از این اصول به ویژه در جنبه‌های غربگرایی آن تجدید نظر کرد. مخالفان او اما تنها برای کوبیدنش ساختند. با آن‌که در این هفده دستورالعمل نیز به تقویت وجوه مثبت فرهنگ ایرانی نظر داشت. حتی بعدها به ویژه پس از شهریور ۱۳۲۰ به احیا و بازسازی اخلاق جوانمردی معتقد شد؛ اخلاقی که نمادش بیشتر لوطیان شمرده می‌شدند. حال آن‌که او در دوره مشروطه با کسانی چون ستارخان و باقرخان که از لوطیان بودند، دچار اختلاف بود و لوطیگری را نکوهیده می‌داشت.

اجماع درباره اصلاحات مملکتی در میان روشنفکران و سیاستمداران چندان بود که در مجلس چهارم، افراد شاخصی مانند سیدحسن مدرس، عبدالحسین تیمورتاش، نصرت‌الدوله فیروز، علی‌اکبر داور و میرزاهاشم آشتیانی در قالب فراکسیون اصلاح‌طلبان برنامه اصلاحاتی ارائه کردند که در آن بر استقلال ایران، اصلاحات سیاسی، اداری، قضایی

و نظامی تأکید شده بود. اصلاح طلبان «ایجاد امنیت و عدالت برای عموم» «ایجاد دولت مرکزی»، «اصلاحات اداری» و «مخصوصاً قوه قضاییه» و «توسعه و تکمیل قوه نظامی متحدالشکل» را برنامه خود اعلام کردند.^۱

براین اساس، پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و اصلاحاتی که رضاخان سردارسپه در حوزه نظامی انجام داد، نخبگان ایرانی را متوجه او ساخت. ضعف نظامی ایران نکته‌ای است که از شکست ایرانیان در جنگ با روس‌ها در زمان فتحعلی شاه دغدغه ایرانیان شد. از همین رو اصلاحات نظامی در سرلوحه اقدامات عباس میرزای ولیعهد قرار گرفت. ناسیونالیسم ایرانی هم از همین قسمت آسیب‌پذیر بود و در دوران مشروطه در مقابل قدرت‌های بیگانه دست‌وپا بسته می‌نمود. تحقیقی که در اشغال ایران در این سال‌ها تحمیل شد، خاطره جمعی ایرانیان در تنفر از روسیه و بریتانیا شده است. همین نیاز بود که راه رضاخان سردارسپه به قدرت را تسهیل کرد. موفقیت او در حوزه نظامی همراه با ربعی که در عرصه سیاست ایجاد کرده بود، دست‌به‌دست هم داد تا او برنده نهایی صحنه سیاست ایران باشد. آنچه در ابتدای سلطنت رضاشاه به عنوان «طرح اصلاحات مملکتی» توسط عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار، به او ارائه شد، نشان از انتظاری است که برخی از گروه‌های اجتماع از وی داشته‌اند. در این طرح عرفی کردن حکومت تحت عنوان «تفکیک کامل قوای سیاسی از قوای روحانی و مداخله نکردن عملی روحانیون در امور و از میان بردن نفوذ آن‌ها» درخواست شده است. اصلاحات در حوزه فرهنگ از جمله مسائل مهمی است که در طرح مذکور ذیل «معارف» مورد توجه قرار گرفته است: «ایجاد مدارس ابتدایی و اجباری کردن تحصیلات پس از دایر شدن آن‌ها برای ذکور و اناث و همچنین ایجاد مدارس صنعتی که مستلزم به کار انداختن بیکارها و ترویج اصول تمدن جدید خواهد بود، وحدت زبان مملکتی و ترویج زبان فارسی در تمام مملکت به وسیله مدارس، فرستادن عده معینی شاگردان همه ساله به اروپا برای آموختن صنایع مختلفه، تهیه کتب مقدماتی مفید برای تدریس در مدارس و قدغن کردن استعمال کتب امروزه که فوق‌العاده بد تنظیم شده‌اند،

۱. اسناد روحانیت و مجلس، به کوشش منصوره تدین‌پور، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران. ۱۳۷۵، ج ۲، صص ۴۴، ۴۱.

ایجاد دارالتألیف و مدارس موسیقی و نقاشی برای ایجاد روح تازه و خارج کردن جامعه از خمودت فعلی» از جمله پیشنهادهایی است که در طرح اصلاحات مملکتی به رضاشاه آمده است.^۱ آنچه در این طرح قابل ملاحظه است، توجه به دو شاخصه مهم ناسیونالیسم و تجدد از طریق فرهنگ است. در واقع فرهنگ مهم‌ترین انتقال‌دهنده ایدئولوژی پهلوی به لایه‌های اجتماع و ایجاد هویت ملی بود.

احزابی هم که در این دوره تأسیس شدند، بر این دو شاخصه تأکید داشتند. از جمله جمعیت ایران جوان (۱۳۰۴) در مرامنامه خود بر «حفظ وحدت ملی و آبادی ایران و ترویج قسمت خوب تمدن غرب» تأکید داشت.^۲ بر این اساس، «الغای کاپیتولاسیون و کلیه امتیازات قضایی و حقوقی برای اتباع خارجه در ایران» جزء اصول مرامنامه این حزب بود.^۳ در این میان، جمعیت ایران نووفاداری به سلطنت رضاشاه را بر این دو شاخصه اضافه کرد. به طوری که در قسم‌نامه عضویت حزب آمده بود: «با قبول عضویت جمعیت [ایران نو] که در تحت ریاست عالیّه اصلی اعلی حضرت شاهنشاهی (رضاشاه پهلوی) شاهنشاه ایران تشکیل می‌شود، به شرافت خودم قسم می‌خورم که در اجرای مرام و مقصود جمعیت که خلاصه آن خدمت به عظمت و استقلال مملکت در لوای سلطنت پهلوی و صدیق و وظیفه شناس بودن نسبت به وطن و اعلی حضرت شاهنشاهی و استفاده از قدرت معظمّه در اجرای اصلاحات سیاسی در ایران و سوق دادن مملکت به طرف ترقی و تجدد و مبارزه شدید با هر نوع نفوذهای خارجی و داخلی و عناصری که مخالف و مانع پیشرفت اصلاحات اساسی و ترقی و تجدد مملکت باشند و ترویج اصول صداقت و وظیفه شناسی و وطن دوستی و صحت عمل در جامعه و مبارزه با اضرار آن می‌باشد، از هر نوع فداکاری و کوشش خودداری ننموده و کاملاً خود را مطیع تصمیمات جمعیت بدانم...»^۴

۱. اسناد و مکاتبات تیمورتاش، وزیر دربار رضاشاه (۱۳۱۲. ۱۳۰۴ ه. ش) به کوشش عیسی عبدی، مرکز اسناد ریاست جمهوری. سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۸۳، صص ۱۹۴-۱۹۲.
 ۲. اسنادی از مطبوعات و احزاب در دوره رضاشاه، به کوشش علیرضا اسماعیلی، معاونت خدمات مدیریت و اطلاع‌رسانی دفتر رئیس‌جمهور. سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۸۰، ص ۳۲۹.

۳. همان، ص ۳۳۰.

۴. همان، ص ۲۹۵، ۲۹۴.

ایران نو یک حزب دولتی بود و تیمورتاش، وزیر دربار مقتدر رضاشاه، در رأس آن قرار داشت. به نظر می‌رسد ایران نواز احزاب فاشیست و خلق ایتالیا و ترکیه الگوبرداری کرده و سعی در ایجاد کیش شخصیت برای رضاشاه داشت. این حزب از یک سو، درصدد ایجاد تشکیلات منضبط در مجلس برای تصویب طرح‌های مورد نظر دربار بود و از سوی دیگر، سعی در «بسیج و سازماندهی افسران ارتش، کارگزاران و برخی عناصر گسترده‌تر جامعه» در حمایت از رضاشاه داشت.^۱ بر این مبنا ایدئولوژی سلطنت پهلوی اول علاوه بر ناسیونالیسم و تجدد روشنفکران دوره مشروطه، بر شاه‌پرستی و تقدیس مقام او تکیه و تأکید می‌کرد. همین تفاوت بود که سلطنت رضاشاه را به استبداد سوق داد و از آن حکومتی توتالیتر ساخت. تیمورتاش اهداف حزب ایران نورا «استقلال ایران در زیر درفش پهلوی» و پیشرفت آن را از طریق «قدرت رضاشاه به سوی تمدن و تجدد» اعلام کرد.^۲ به اعتقاد او، فقیهان مانعی بر سر راه تجدد در ایران بودند. تیمورتاش در سخنرانی‌اش در جمع اعضای ایران جوان که از گروه‌های تشکیل‌دهنده حزب ایران نوبود، به صراحت فقیهان را چنین مورد حمله قرار داد: «آیا باید خیال کرد که عفریت منفعت‌دوستی و کهنه‌پرستی که برای پیش‌بردن مقاصد نامشروع خود اغلب لباس زهد و تقوا می‌پوشاند، از بین رفته است و این قوه ظلمت پراکنده شده است؟» او وظیفه حزب ایران نورا این می‌دانست که با عادات و اخلاق زشت محیط که به زعم او، در نزد فقیهان بود، مبارزه کند: «آیا وظیفه ما نیست که برخلاف عادات محیط ایران کهنه که متانت را در آهسته راه رفتن و لباس پوشیدن و ادب را در تملق و دروغ‌گفتن و ایمان و تقوا را در ظاهر سازی و تدبیر را در استتار عقیده و کلاه سرپوش را مؤثر در معتقدات قلبی می‌دانند، بدون ترس و ملاحظه، بدون در رفتن از میدان هو و جنجال و بدون اعتنا کردن به انتقادات معاندین و حاسدین ... داخل میدان مبارزه و عمل شویم؟...»^۳

با توجه به آنچه در برنامه اصلاحی ارائه شده به رضاشاه در ابتدای سلطنتش آمده بود و

۱. متیو الیوت، «ایران نو و زوال سیاست‌های حزبی در دوره رضاشاه» در: تورج اتابکی، تجدد آمرانه. جامعه و دولت در عصر رضاشاه، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، ققنوس، تهران ۱۳۸۵، ص ۹۶.

۲. همان، ص ۱۰۳.

۳. اطلاعات، س ۲، ش ۲۹۶، پنجشنبه، ۹ شهریور ۱۳۰۶، ص ۳.

تأکیدی که حزب ایران نویر محوریت رضاشاه در حیات ایران داشت، می‌توان ایدئولوژی سلطنت پهلوی را مبتنی بر ناسیونالیسم، تجدد غربی، شاه‌پرستی و تشکیل حکومت عرفی دانست. شاه‌پرستی با ایدئولوژی مشروطه مباینت داشت و عرفی‌گرایی، فقیهان را به عنوان یک قشر فعال اجتماعی از صحنه سیاست و اجتماع حذف می‌کرد.

حزب ایران نوبا همه تلاشی که داشت، ناکام ماند و فراگیر نشد. ایدئولوژی سلطنت رضاشاه اما از طریق انجمن‌های فرهنگی در جامعه تبلیغ و ترویج می‌شد. انجمن‌های فرهنگی غیردولتی از دوره مشروطه فعال بودند و با چاپ و انتشار کتاب و نشریات فرهنگی و ادبی و همچنین برگزاری جلسات گوناگون در ترویج ناسیونالیسم و تجدد می‌کوشیدند. وظایفی که این انجمن‌ها انجام می‌دادند، در مرامنامه جمعیت ایران جوان نیز مورد توجه قرار گرفته و در فصل «مسائل اجتماعی» آمده بود: «.... (ج) تأسیس کلاس‌های اکابر مردانه و زنانه، (ج) تأسیس موزه‌ها و کتابخانه‌ها و قرائت‌خانه‌ها و تئاترها و غیره.»^۱

با این همه، انجمن‌های فرهنگی غیردولتی در انجام وظایف خود با تنگی معیشت و سختی وضعیت مواجه بودند و دست نیاز در مقابل دولت دراز داشتند. با سفر رضاشاه به ترکیه و تشدید دخالت دولت در تمامی حوزه‌ها به‌ویژه فرهنگ، وظایف این انجمن‌ها به سازمان دولتی پرورش افکار محول شد.

همان‌گونه که گفته آمد، قدرت سیاسی برای ترویج ایدئولوژی مورد نظر خود از رسانه‌ها بهره فراوان می‌برد. این رسانه‌ها هستند که ایدئولوژی قدرت سیاسی را تبدیل به ارزش و هنجار جامعه می‌کنند. بنا بود سازمان پرورش افکار با ایجاد رسانه‌های گوناگون با توده‌های مردم ارتباط برقرار کرده و واسطه دولت و ملت شود. سازمان پرورش افکار جایگزینی برای نهادهای سنتی جامعه در راهبری توده‌ها بود. اگر نهاد روحانیت از طریق منبر و با سلسله مراتب و عاظ، امامان جماعت و ملایان ساکن در شهر و روستا با توده‌ها در ارتباط بود، حکومت باید نهادی در مقابل آن ایجاد می‌کرد؛ به‌طوری‌که قبلاً از طریق مؤسسه وعظ و خطابه سعی کرده بود ارتباط فقیهان با توده‌ها را تحت کنترل خود درآورد، اکنون اما درصدد بود آنان را به گوشه انزوا براند. چنانچه با اصلاح نظام قضایی، محاکم شرع فقیهان را به

تعطیلی کشاند و با اصلاح نظام آموزش و توسعه آن در سراسر کشور سعی کرد آنان را از این عرصه حذف کند. حال با ایجاد سازمان پرورش افکار، نهادهای تبلیغی حکومتی در مقابل تبلیغات این نهاد ایجاد می‌شد. نگاه به سخنرانی‌های سازمان نشان می‌دهد مدرن کردن جامعه جایگاه خاصی در برنامه‌های آن داشته است. به طوری که سخنرانی‌های با موضوعیت اجتماعی با ۱۱۴ مورد در رده اول قرار داشته و آموزش و پرورش با ۴۷ موضوع رده دوم را به خود اختصاص داده است.^۱ نکته مهم این که شعارهای پایان سخنرانی‌ها نشان از ایجاد آن ذهنیت جمعی و تبدیل به «ما» شدن افراد اجتماع دارد. شعارها و اندرزهایی چون «کسی که زناشویی کرد، وام خود را به جامعه پرداخت»، «هر جامعه نسبت به بد و خوب جامعه بعد، مسئولیت‌های بزرگی به عهده دارد»، «بسیاری از آفات اجتماعی از عیب‌های فردی سرچشمه می‌گیرد»، «تکالیف و وظایف اجتماعی بر مصالح و منافع فردی مقدم است»، «نخست مصلحت جامعه، سپس منفعت فرد» و «گذشته مکان یادگارا، آینده مکان امیدها. حال جایگاه تکلیف هاست»^۲ بر جمع‌گرایی و تقدّم اجتماع به رهبری رضاشاه بر عقاید و سلیقه‌های فردی تأکید داشت.

در این میان، رادیو رسانه‌ای مهم و تأثیرگذار بود. با وجود آن که این رسانه هنوز در ایران تأسیس نشده بود، در اساسنامه سازمان پرورش افکار، اهداف و برنامه‌های آن پیش‌بینی شد. با توجه به بی‌سوادی اکثریت جامعه، گستره وسیع کشور و نبود امکانات برای برگزاری جلسات سخنرانی و ارسال روزنامه‌ها و کتاب‌ها به این مناطق، رادیو می‌توانست نقش مهم و تأثیرگذاری ایفا کند. رادیو تأسیس شد تا توده‌های ایرانی را با ایدئولوژی پهلوی همراه کند. اگر سخنرانان سازمان پرورش افکار همچون وعاظ و اهل منبر نمی‌توانستند به دورترین روستاها بروند و ارزش‌های مورد نظر خود را تبلیغ و ترویج کنند، رادیو با جذابیت و بُردی که داشت، می‌توانست در عمومی کردن ارزش‌های ایدئولوژی سلطنت پهلوی اول نقشی منحصربه‌فرد ایفا کند. بر این اساس اگرچه سازمان پرورش افکار پس از سقوط رضاشاه چندان نپایید، اما رادیو در صحنه سیاست و اجتماع ایرانی باقی ماند، تحول یافت و تأثیر گذاشت.

۱. بابک دریکی، سازمان پرورش افکار، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۲، ص ۲۶۲.

۲. همان، ص ۲۷۰.

رادیو و آموزش مدرنیسم

مشروطه که ناکام ماند، منورالفکران ایرانی در جستجوی علت‌یابی این ناکامی به تکاپو افتادند. برخی از آنان بر این باور بودند که بدون داشتن ابزار مدرن مانند راه‌آهن، مدارس جدید، دانشگاه، بیمارستان و... نمی‌توان به مدرنیته به معنای اندیشه و نهادهای مدرن همچون مجلس شورا، مطبوعات آزاد و احزاب سیاسی دست یافت: «از مردمی که هنوز با شتر بار می‌کشند و مشاورشان رقال است و پزشکشان جن‌گیر، احیای اقتصادی‌شان را از فکرهای عامیانه توقع دارند و استقلال‌شان را با حرف می‌خواهند جان بدهند، از یک چنین فلک‌زده مردمی چه دستور می‌شود انتظار داشت؟ هیچ...»^۱ از منظر روشنفکرانی که شاخصان آن‌ها را می‌توان علی‌اکبر داور و نویسندگان مجله‌های «نامه فرنگستان» و «آینده» دانست، حمایت از دیکتاتوری نظامیان، که نمادشان رضاخان سردار سپه بود، امری توجیه‌پذیر بود. به اعتقاد آنان، مشت آهینی لازم بود تا بدون هیچ ملاحظه‌کاری، ابزارهای مدرن ایجاد کند که این ابزارها به خودی خود راه مدرنیته را تسهیل می‌کردند. از آن جمله، داور اعتقاد داشت «ایرانی به میل آدم نخواهد شد. سعادت را بر ایران تحمیل باید کرد.»^۲ به باور او، استقلال سیاسی با حزب‌بازی و جنجال‌های مطبوعاتی میسر نبود که آنچه آن را تأمین می‌کرد، استقلال اقتصادی بود.^۳ تقی‌زاده نیز سال‌ها پیش از داور، در انتقاد از حزب‌سازی‌ها و حزب‌بازی‌های پس از مشروطه، نوشت: «در ممالک متمدنه عده خیلی کمی از مردم مشغول امور سیاسی هستند و کمتر اشخاصی در فرقه‌های سیاسی و مجامع و محافل سیاسی داخلند. این‌گونه مردم سیاست‌پیشه فقط عده معدودی از روزنامه‌نویسان و وکلای مجلس ملی و وکلای عدلیه و بعضی علمای علم حقوقند. باقی مردم از خاص و عام با آن‌که البته علاقه زیاد یا کم به امور مملکت دارند، [به جز] در زمان متعارفی به این امور اشتغال نمی‌کنند و داخل هیچ فرقه‌ای نیستند...»^۴ داور اما برای فعالیت‌های حزبی،

۱. مرد آزاد، س ۱، ش ۴، شنبه، دوازدهم دلو ۱۳۰۱، ص ۱.

۲. همان، همانجا.

۳. همان، س ۱، ش ۲۳، یکشنبه، ۱۳ حوت ۱۳۰۱، ص ۱.

۴. کاوه، س ۲ (دوره جدید)، ش ۱، ص ۲.

زمان و مقدمه لازم می‌دانست. به اعتقاد او، پس از استقلال اقتصادی و اصلاحات مادی که همان ایجاد ابزار مدرن بود، می‌شد به جنبه‌های مختلف دموکراسی مانند فعالیت‌های حزبی پرداخت: «... [هروقت] امور ایران سر و صورتی گرفت، مملکت دارای راه و کارخانه و سرمایه شد، استقلال ما دیگر حرف و تعارف و شعر نبود، آن وقت نزاع را تجدید کنید، حزب کارگر و فرقه سرمایه‌دار بسازید.»^۱ بر مبنای چنین باوری، ابزار مدرن می‌توانست آوازه تجدید را به دورترین نقاط برساند و آداب مدرن شدن را به شهرنشینان و روستاییان آموزش دهد. از همین رو با به سلطنت رسیدن رضاشاه عده‌ای از این نخبگان که در جمعیتی به نام «ایران جوان» گرد آمده بودند، برای ایران تحت حاکمیت او برنامه‌ریزی کردند. ایران‌جویانی‌ها که به فرهنگ اهمیت می‌دادند، در قسمت مسائل اجتماعی مرامنامه حزبشان به امور فرهنگی پرداخته بودند.^۲ از همین رو بعضی از اعضای آن مانند اسماعیل مرآت، علی اکبر سیاسی و حسن مقدم در نهادهای فرهنگی به فعالیت پرداختند. برخی از سیاست‌های فرهنگی ایران‌جویانی‌ها در دوره اول سلطنت رضاشاه (۱۳۰۴ تا ۱۳۱۴) با حمایت وزیر دربار مقتدر او، تیمورتاش، به اجرا درآمد. در دوره دوم سلطنت رضاشاه که از پی حادثه مسجد گوهرشاد (تیرماه ۱۳۱۴)، اجرای سیاست کشف حجاب در دی ماه ۱۳۱۴ آغاز شد، سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی به صورت متمرکز در اختیار کامل دولت قرار گرفت. حال آن‌که پیش از این، انجمن‌ها و مؤسسه‌های فرهنگی - اجتماعی غیردولتی عهده‌دار پیشبرد چنین سیاست‌هایی بودند.^۳ در دوره دوم با تأسیس سازمان پرورش افکار در سال ۱۳۱۷ وظیفه «پرورش و راهنمایی افکار عمومی» در جهت تجدد و وفاداری به سلطنت پهلوی آغاز شد. این وظیفه همان کاری است که امروزه با عناوینی چون «مهندسی فرهنگی» و «مهندسی افکار عمومی» انجام می‌شود. در اساسنامه سازمان، یک هیأت مرکزی در پایتخت و شعبه‌های متعدد در شهرستان‌ها پیش‌بینی شده بود. همچنین مقرر گردید هدف مذکور از

۱. کاوه بیات، «اندیشه سیاسی داور و تأسیس دولت مدرن در ایران» گفتگو، دی ماه ۱۳۷۲، ص ۱۳۰.

۲. اسنادی از مطبوعات و احزاب در دوره رضاشاه، ص ۳۳۱.

۳. در این باره نک: اسنادی از انجمن‌ها و مؤسسه‌های فرهنگی - اجتماعی دوره رضاشاه، به کوشش رضا مختاری اصفهانی، خانه کتاب. مرکز پژوهش و اسناد ریاست جمهوری، تهران ۱۳۹۲.

طریق «روزنامه‌ها، رساله‌ها، کتب کلاسیک و کتب عام‌المنفعه، سخنرانی‌های عمومی، نمایش و سینما، رادیو، موسیقی و سرودهای میهنی و امثال آن» پیگیری شود. در این میان رادیو هنوز در ایران پا به عرصه نهاده بود، اما وظایف آن در ماده یازدهم اساسنامه سازمان پرورش افکار با مسئولیت کمیسیونی به این نام با ریاست وزیرپست و تلگراف و تلفن تنظیم و پیش‌بینی گردیده بود: «کمیسیون رادیو مأمور است برنامه جامعی تنظیم و به تصویب دولت برساند که به ترتیب منظمی اخبار و نطق‌ها و موسیقی و غیره برای پرورش افکار عمومی به وسیله رادیو پخش شود. در مراکز کشور بلندگوهایی در امکنه عمومی برای شنیدن رادیو نصب خواهد شد. کمیسیون رادیو باید فوراً شروع به کار نماید تا هنگام دایرشدن دستگاه رادیو در تهران، برنامه شش ماه آن قبلاً آماده باشد.»^۱ احمد متین‌دفتری، که در زمان تأسیس سازمان پرورش افکار وزیر دادگستری بود، مدعی است «فکر تشکیل سازمان پرورش افکار را در دفاع از شاه» به وجود آورده است و آن را مقدمه و زمینه‌ای «برای تشکیل یک حزب سیاسی مانند حزب خلق ترکیه» بیان می‌کند.^۲ فارغ از این که تأسیس این سازمان ابداع متین‌دفتری بوده یا نه، نکته مهم آن که او از نزدیکان علی اکبر داور و عضو حزب رادیکال او بود؛ حزبی که در صدد ایجاد ابزار مدرن حتی در سایه دیکتاتوری بود. حزب رادیکال نقطه آغاز برای ورود بسیاری از جوانان مانند علی اصغر حکمت شیرازی، عیسی صدیق و متین‌دفتری به عرصه سیاست بود. حزب در صدد بود دیوانسالاری جدیدی بنیان گذارد و خود را طرفدار «حکومت جوان» معرفی می‌کرد. به اعتقاد داور، بنیانگذار حزب رادیکال، «با دست زمامداران گذشته جان تازه به ایران نمی‌شود داد.»^۳ برخلاف دیوانسالاران کهن، جوانان «اگر لیاقت شان محقق نیست، لااقل بی‌عرضه بودنشان مسلم نمی‌باشد.»^۴ جالب این که بعضی از این جوانان در بدنه وزارت معارف فعال بودند. متین‌دفتری از سران جمعیت ایران جوان نیز به شمار می‌رفت. او در دوره دوم سلطنت رضاشاه از مردان مؤثر عرصه سیاست ایران شد. آنچه

۱. فرهنگ‌ستیزی در دوره رضاشاه. اسناد منتشرشده سازمان پرورش افکار (۱۳۲۰، ۱۳۱۷ هجری شمسی)، به کوشش محمد دلفانی، سازمان اسناد ملی ایران، تهران ۱۳۷۵، ص ۱۰۲.

۲. احمد متین‌دفتری، خاطرات یک نخست‌وزیر، به کوشش باقر عاقلی، علمی، تهران ۱۳۷۱، ص ۱۶۹.

۳. مرد آزاد، س ۱، ش ۱، یکشنبه، هشتم دلو، ۱۳۰۱، ص ۱.

۴. همان، س ۱، ش ۱۸، جمعه، چهارم حوت، ۱۳۰۱، ص ۱.

او دربارهٔ پیاده‌کردن مدل ترکیه در ایران می‌گوید، حاکی از تلاش برای ایجاد حزبی فراگیر و توده‌ای و دادن آموزش‌هایی در چارچوب موازین حکومتی برای ایجاد وفاداری توده‌ها به نهاد سلطنت فارغ از پایگاه‌های سنتی مشروعیت آن، یعنی اشرافیت زمیندار و فقیهان است. چاپ کتاب در جهت «افکار میهن‌دوستی و شاه‌پرستی»، ترویج موسیقی علمی «با ایجاد آهنگ‌های مهیج و سرودهای میهنی» و برگزاری سخنرانی در مراکز شهرستان‌ها^۱ در جهت این آموزش همگانی بود که خلاف آموزه‌های سنتی می‌نمود. این‌که چرا با ایجاد یک حزب برای انجام چنین وظایفی استفاده نشد، به نظر می‌رسد به تجربهٔ حزب ایران نودر ابتدای سلطنت رضاشاه بازمی‌گشت؛ حزبی که با مخالفت فقیهان و برخی از سیاسیون منجر به این فرمان رضاشاه شد که «نظام، نظمیه، امنیه [و] دربار مداخله در کار حزب و سیاست به هیچ اسمی نباید بنمایند»^۲ نهایت، حزب به تعطیلی کشیده شد. نگاه سلطنت رضاشاه به احزاب سیاسی را می‌توان از این پاسخ تیمورتاش به رئیس ایالت خراسان در ۲۲ مهر ۱۳۰۸ دریافت که نوشت: «کلیتاً فعالاً احزابی در مملکت نیست و به طریق اولی نباید این قبیل تشکیلات وجود داشته باشد»^۳ در این میان رادیو مهم‌ترین و تأثیرگذارترین رسانه برای آموزش ایدئولوژی سلطنت پهلوی اول بود. با توجه به اکثریت بی‌سواد جمعیت ایران و فقدان آموزش کافی کارگزاران حکومت در شهرهای دور از مرکز برای این مهم، رادیومی توانست ناشر افکاری باشد که بنا بود در سطور روزنامه‌ها و کتاب‌ها چاپ شود و مردمان در سراسر ایران شنوندهٔ سخنرانی‌ها، سرودها و موسیقی‌هایی می‌شدند که مورد نظر سازمان پرورش افکار برای هدایت افکار عمومی بود. در واقع بخش بزرگی از وظایف سازمان بردوش رادیونهاد شده بود. ریاست کمیسیون رادیوبرخلاف اساسنامهٔ سازمان که قرار بود بر عهدهٔ وزیر پست و تلگراف باشد، به محمود بدر، وزیر مالیه، واگذار شد. شاید این امر به جهت ادارهٔ این وزارتخانه تا مدتی طولانی توسط معاون وزارتخانه پس از درگذشت وزیر، نظام‌الدین حکمت، بود. بدر یک سال قبل از

۱. فرهنگ‌ستیزی در دورهٔ رضاشاه، ص ۳۰۲.

۲. جعفرقلی امیربهادر، خاطرات سردار اسعد بختیاری، به کوشش ایرج افشار، اساطیر، تهران، ۱۳۷۲، ص ۲۰۷.

۳. اسنادی از مطبوعات و احزاب در دورهٔ رضاشاه، ص ۳۱۱.

تأسیس رادیو در سخنانی در سازمان پرورش افکار در اهمیت رادیو گفت: «به طور کلی رادیو دیفوزیون انتشار اخبار موسیقی و صحبت و نطق می باشد و از همین جا به خوبی می توان استنباط نمود که با تهیه سخنرانی های سودمند و عالی می توان منظوره های بزرگی [را] برای تربیت و اشاعه تمدن در قومی وجهه همت قرار داد. با نطق های مؤثر و مهیج می توان احساسات عالیّه میهن پرستی و علاقه به شئون و حیثیات کشور را در روح ملتی بیدار کرد و با ذکر مطالب تاریخی و جغرافیایی کشور و آثار باستانی آن مفاخر ملی را به یاد آورده و حس علاقه مندی به عظمت و ترقی میهن را در همگان تقویت نمود. روح سلحشوری و نیرومندی را می توان زنده کرد و از این رو قومی را به سربلندی و شوکت رهبری نمود و از زبونی و خواری و بیچارگی مردم را رهانید.»^۱

با فعال شدن کمیسیون رادیو، مقدمات تأسیس رادیو به سرعت پیگیری شد. متولیان امر امیدوار بودند در سال ۱۳۱۷ موفق به تأسیس رادیو شوند؛ آرزویی که به گفته وزارت پست و تلگراف و تلفن، امکان پذیر نبود.^۲ مسائل مختلف به مانع بر سر راه تأسیس رادیو تبدیل شده بود. جنگ جهانی دوم در میانه راه مهم ترین مانع شد. سفارش ساخت دو دستگاه فرستنده موج کوتاه به قدرت ۲ و ۲۰ کیلووات به کمپانی بریتانیایی «استاندارد» در بهمن ماه ۱۳۱۷^۳ با آغاز جنگ با تأخیر و خلل مواجه شد. از همین رو وزارت پست و تلگراف و تلفن تصمیم گرفت تا زمان تحویل این دستگاه ها، یک دستگاه تلگرافی و تلفنی موج کوتاه برای پخش صدا به کار گیرد.^۴ ساخت بنا برای استودیوی رادیو تهران در داخل شهر که مرکز مخابرات تلگرافی و تلفنی بی سیم باشد، از دیگر دغدغه ها بود. برای این کار، عمارت سابق تلگرافخانه هند و اروپا که متصل به وزارت پست و تلگراف بود، تخریب شد. اشغال

۱. سرگذشت رادیو در ایران به روایت اسناد (۱۳۵۷. ۱۳۱۰ ش)، به کوشش و تحقیق رضا مختاری اصفهانی، طرح آینده. دفتر پژوهش های رادیو، تهران ۱۳۸۹، ص ۱۸.

۲. همان، ص ۵.

۳. اسنادی از تاریخچه رادیو در ایران (۱۳۴۵. ۱۳۱۸. ه. ش)، به کوشش علیرضا اسماعیلی و دیگران، معاونت خدمات مدیریت و اطلاع رسانی دفتر رئیس جمهور. سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۷۹، ص ۳.

۴. همان، ص ۴.

ایران توسط متفقین در شهریور ۱۳۲۰، ساخت این استودیو را که قرار بود توسط یک شرکت آلمانی به نام هوختیف انجام شود، نافرجام گذاشت.^۱ از آنجا که راه اندازی سریع رادیو مورد انتظار بود، یکی از اتاق های عمارت مرکز فرستنده بی سیم پهلوی در نزدیکی سیدخندان به استودیو تبدیل شد تا به طور موقت از آن استفاده شود.^۲ درخصوص امور فنی و نحوه پخش برنامه های رادیو نیز کمیسیونی تشکیل شد. جلسه اول کمیسیون در ۲۶ اسفند ۱۳۱۸ با حضور محمد حکیمی، معاون وزیر پست و تلگراف و تلفن، سعید سمیعی، نماینده وزارت کشور، عبدالحسین داریوش، رئیس بی سیم پهلوی، حسین فرهودی، رئیس دبیرخانه سازمان پرورش افکار، و علی معتمدی، معاون نخست وزیر، تشکیل شد. در این جلسه مقرر شد وزارت کشور فهرستی از شهرهایی که برق دارند، با ذکر مشخصات کلی برق آنها تهیه کند. این دستور برای نصب دستگاه گیرنده رادیو در شهرها بود. از همین رو در بند دیگر صورت جلسه آمد: «چون پس از بررسی های فنی معلوم شد تنها داشتن یک دستگاه گیرنده رادیو با یک بلندگو، کافی برای پخش رادیو در میدان های عمومی نیست [و] دستگاه تقویت کننده صدا نیز لازم است، قرار شد آقای دکتر داریوش صورت دریافتی از وزارت کشور را تحت بررسی قرار داده و سه دسته بلندگو با لوازم آن (بدون موتور مخصوص برق) برحسب احتیاجات شهرها با تعیین قیمت بهای هر دستگاه در نظر گرفته، صورت کاملی بدهند.»^۳ از آنجا که آماده داشتن برنامه های رادیو برای مدت شش ماه در اساسنامه سازمان پرورش افکار پیش بینی شده بود، تأمین و بررسی محتوای برنامه ها از دلمشغولی های کارگزاران دولت در دوره پیش از تأسیس بود. در نامه ای که رضاقلی امیرخسروی، رئیس جدید کمیسیون رادیو، در هجدهم اسفند ۱۳۱۸ به احمد متین دفتری، نخست وزیر، نوشت، از تصمیم کمیسیون برای پخش برنامه در دو نوبت خبر داد. در یک نوبت از ساعت ۱۱:۳۰ صبح تا دو بعد از ظهر و در نوبت دوم از ساعت پنج بعد از ظهر تا یازده شب پیش بینی شده بود. گفتارهای مربوط به «تاریخ، جغرافیای ایران، کشاورزی، بهداشت، ورزش [و] خانه داری» هر کدام یک

۱. آرشیو مرکز اسناد ریاست جمهوری، پایگاه نخست وزیری، شماره ۱۳.

۲. همانجا، همان.

۳. اسنادی از تاریخچه رادیو در ایران ...، ص ۶.

ساعت از اوقات رادیو را پرمی کردند. یک ساعت نیز «برای گفتن اخبار به زبان فارسی» و یک ساعت و پانزده دقیقه «برای گفتن اخبار به زبان های فرانسه، انگلیسی، آلمانی، عربی و روسی» اختصاص داده بودند.^۱ در تهیه گفتارهای رادیو علاوه بر یاری گرفتن از وزارتخانه های مرتبط، از نویسندگان نامداری چون مطیع الدوله حجازی، ملک الشعرا بهار، سعید نفیسی و غلامرضا رشید یاسمی برای همکاری دعوت شد.^۲ دبیرخانه ای هم برای رسیدگی به امور اداری و تبلیغی رادیو ایجاد شد. ابراهیم خلیلی سپهری که دارای سابقه مطبوعاتی و اداری بود، در دی ماه ۱۳۱۸ به عنوان اولین سرپرست دبیرخانه رادیو انتخاب شد. سپهری کار خود را در آپارتمانی در خیابان سپه با عده ای از زنان و مردان نویسنده برای تهیه گفتارهای رادیویی آغاز کرد.^۳ انتخاب گویندگان گفتارهای فارسی نیز با برگزاری مسابقه در باشگاه افسران انجام شد. در این آزمون با حضور ۱۶۰ شرکت کننده، «نخستین گویندگان فارسی رادیو» انتخاب شدند. اسدالله موثقی، ابوالقاسم طاهری، رکن الدین آشتیانی، شکوهی و محتشم در کنار بانوان قدسی رهبری، طوسی حائری و نخعی از برندگان این آزمون بودند. ده تن هم برای گویندگی اخبار و گفتارهای خارجی برگزیده شدند.^۴ معلوم نیست رضا سجادی که اولین گوینده رادیو تهران بود، جزو برندگان این آزمون بوده یا نه.

از آنجا که برق اکثر شهرها تنها در ساعات شبانه برقرار بود، بنا شد قسمت های مفید برنامه های رادیو، یعنی گفتارها و اخبار به زبان فارسی در اوایل شب و بین ساعات هفت تا هشت و نیم بعد از ظهر پخش شود. همچنین با توجه به این که بایستی قسمتی از برنامه های رادیو از جلسات و سخنرانی های سازمان پرورش افکار تأمین می شد، قرار شد وزارت پست و تلگراف به تالار دارالفنون و باغ فردوس، دو محل تشکیل جلسات سازمان، کابل رادیو بکشد

۱. اسنادی از تاریخچه رادیو در ایران...، ص ۴.

۲. کارنامه ای از رادیو و تلویزیون ملی ایران تا پایان سال ۲۵۳۵، به کوشش ژيلا سازگار، سروش، تهران ۲۵۳۶، ص ۱۱.

۳. ابراهیم سپهری، «چگونه رادیو تهران تأسیس شد»، مجله رادیو ایران، ش ۸۲، شهریورماه ۱۳۴۲، صص ۲۷-۲۶.

۴. کارنامه ای از رادیو و تلویزیون...، ص ۱۱.

تا از قطعات موسیقی و سخنرانی‌های سازمان در برنامه‌های رادیو استفاده شود.^۱ علاوه بر امور فنی و تأمین برنامه‌ها، لازم بود گفتارها و اخبار رادیو تحت کنترل و نظارت مخصوص باشد تا مبادا نکته و سخنی خارج از مجاری مصالح حکومتی گفته شود. رادیو متفاوت از مطبوعات بود و سانسور مطالب آن دقت و ظرافت خاصی می‌طلبید. شاید مخالفت ابتدایی رضاشاه با تأسیس رادیو^۲ از این جهت بوده است. بدین ترتیب کارگزاران سلطنت پهلوی با تمهیدات فراوان آماده شدند تا رسانه نوظهور رادیو را در چهارم اردیبهشت ۱۳۱۹، سالگرد تاجگذاری رضاشاه، سالگرد ازدواج ولیعهد با فوزیه و جشن سالیانه سازمان پرورش افکار، تأسیس کنند؛ اقدامی که دو سال به تأخیر افتاده بود. در این روز ولیعهد، محمدرضا پهلوی، به همراه احمد متین‌دفتری، نخست‌وزیر، هیأت وزیران، رئیس مجلس شورای ملی، حسن اسفندیاری، وزیر دربار، محمود جم، و سران کشوری و لشکری برای افتتاح رادیو تهران در ساختمان پخش صدای رادیو حضور یافت. در ساعت نوزده دستگاه پخش صدا توسط ولیعهد افتتاح و پس از آن سرود شاهنشاهی با رهبری سرگرد عزت‌الله مین‌باشیان اجرا شد.^۳ سپس متین‌دفتری نطق افتتاحیه را ایراد کرد. سخنان او از نقش مهم رادیو در اندیشه و سیاست دولتمردان پهلوی در ایجاد تحولات و اصلاحات در جامعه ایرانی حکایت داشت. وسیله‌ای که قرار بود وارد زندگی تمام طبقات اجتماع شده و نوع دیگری از زیستن را به آنان آموزش دهد: «تعلیمات گوناگونی که به وسیله رادیو به منظور بسط دانش و آسان کردن راه زندگی به زبان ساده داده خواهد شد، برای همگان قابل استفاده خواهد بود. برای کشاورزان آموزگار نیکو و [برای] بازرگانان راهنمای بی‌غرض و برای اهل ذوق و دانش مصاحب دانشمند است.»^۴ چنانچه محمود بدر در یک سال پیش از تأسیس رادیو گفته بود، اهمیت و کارکرد این رسانه در ایران بیش از کشورهای بود که دارای رادیو بودند: «... در کشور ما فواید رادیو دیفوزیون به مراتب بیشتر از سایر جاها است، زیرا قسمت بیشتری از جمعیت ما بی‌سواد بوده، کتب و مجلات هم به قدر کافی نداریم و

۱. کارنامه‌ای از رادیو و تلویزیون ...، ص ۶.

۲. متین‌دفتری، همان، ص ۱۶۴.

۳. اسنادی از تاریخچه رادیو در ایران ...، صص ۲۱، ۲۲.

۴. همان، ص ۲۰.

آنچه هست، در دسترس همگان نیست. خلاصه آن که منظوری را که در کشورهای دیگر به وسیله کتاب و مجله و نشریات دیگر حاصل می‌نمایند، در ایران با رادیو باید انجام داد.^۱ گویا با پخش برنامه‌های رادیو از بلندگوهای میادین شهرها و اماکن عمومی، گریزناپذیری از این ابزار مدرن گوشزد می‌شد. ناظری از ساکنان یکی از شهرهای کوچک جنوب کشور، تأثیر رادیو را در زادگاهش چنین روایت می‌کند: «... هر شب از گوشه و کنار شهر، مردم می‌آمدند و در زیر بلندگو که یک لامپ ۲۵ ولتی را هم یدک می‌کشید، تجمع می‌کردند و به آهنگ و خبر گوش می‌دادند. آهنگ‌های روز آن زمان که با صدای خانم‌ها روح‌انگیز و قمرالملوک و زبیری و با صدای آقایان بنان و تاج اصفهانی از رادیو پخش می‌شد، مردم به‌ویژه جوانان و نوجوانان را به وجد وامی‌داشت. درحقیقت آقای صدیق [از بزرگان شهر] دست‌کم در شهر عقب‌نگه‌داشته‌شده‌ای مثل کازرون پیشگام نوعی ساختارشکنی شده بود. آن هم در شرایطی که هنوز خیلی‌ها سوراخ گوش‌هایشان را برای نشنیدن هر آهنگ و نوایی مسدود می‌کردند.»^۲

بدین ترتیب رادیو به زندگی ایرانیان آمد؛ وسیله‌ای که علاوه بر آموزش سبک‌های جدید زندگی در تمامی ارکان آن حتی خانه‌داری، گوش سپردن به نغمات آواز و موسیقی حتی از نوع غربی را برای توده‌ها تسهیل می‌کرد. حال آن‌که از برنامه‌های مذهبی حتی نوگرایی‌های این حوزه مانند افکار سیداحمد کسروی و شریعت سنگلجی در رادیوی دوره رضاشاهی خبری نبود. همچنین وفاداری به شاه در خبرها و سرودهای هرروزه رادیو به اهالی مملکت القا می‌شد. در برنامه موسیقی روز افتتاح رادیو، دو سرود، یکی در ستایش شاه و دیگری در مهرشاه اجرا شد.^۳ در نطق افتتاحیه متین‌دفتری نیز ملازمت این دو، یعنی سبک‌های نوین زندگی و شاه‌پرستی را می‌توان دید: «به شکرانه این موهبت، هم میهنان باید همواره در افزودن دانش خویش و به کار بستن آن در راه تعالی کشور کوشیده، خاطر خطیر همایونی را از این رهگذر خشنود ساخته، خود را شایسته عطای بیشتری نمایند.»^۴

۱. سرگذشت رادیو در ایران به روایت اسناد...، صص ۲۱-۲۰.

۲. گفت‌وگو با چهره‌ها (گفت‌وگو با محمدعلی فرشته حکمت)، به کوشش عمادالدین شیخ‌الحکمایی، کازرونیه، تهران ۱۳۸۴، ص ۲۰.

۳. اسنادی از تاریخچه رادیو در ایران...، ص ۲۲.

۴. اسنادی از تاریخچه رادیو در ایران، ص ۲۰.